

کنش حاکمان در ترازوی اخلاق

منبع: سایت دیپلماسی ایران، روز سه‌شنبه، ۱۰ اسفندماه ۱۳۸۹

گاه ضرورت پیدا می‌کند درباره کنش‌ها و سیاست‌های رایجی که از جانب سیاستمداران می‌بینیم به فلسفه و اخلاق مراجعه کنیم و قضاوت درباره سیاست را به حوزه‌ای این چنین بسپاریم. با سروش دباغ مولف و استادیار انجمن حکمت و فلسفه درباره سنجش اخلاقی حاکمان و سیاست‌پیشگان گفتگو کرده‌ایم. او درباره رابطه اخلاق و سیاست، اخلاق و اقتصاد و حوزه‌های مرتبط با یکدیگر، مقالات و کتاب‌های متعددی منتشر کرده است.

دیپلماسی ایرانی: می‌خواهیم از رابطه سیاست و اخلاق صحبت کنیم. آیا سیاست لزوماً باید دربرگیرنده اخلاق باشد؟ یعنی برای تنظیم سیاست‌ها از سوی سیاستمدار، در نظر گرفتن اصول اخلاقی یک ضرورت است؟

سروش دباغ: همانطور که ارسطو می‌گفت، انسان موجودی مدنی است و مناسبات و روابط اجتماعی قوام بخش زندگی انسانی است. انسان در بخشی از تعاملش با پیرامون، گزاره‌هایی بیان می‌کند که شانی عینی (factual) دارد؛ مثلاً اینکه قله دماوند بلندترین قله ایران است، آب در صد درجه به جوش می‌آید، سقراط معلم افلاطون است و قس علی‌هذا که به فرض صحت، کاشف از عالم خارج هستند. اما گزاره‌هایی هستند که می‌توان آنها را هنجاری یا ارزشی (normative) نامید. گزاره‌های اخلاقی تماماً هنجاری‌اند. مثلاً این گزاره که باید راستگویی پیشه کرد، متضمن مفهومی هنجاری یا normative است. همین امر از فصل مشترک اخلاق و سیاست پرده برمی‌دارد. به این معنا که ما در علم سیاست و بحث‌های نظری و فلسفی با پرسش‌هایی هنجاری از این قبیل مواجهیم که چه کسی باید حکومت کند؟ چگونه باید حکومت کند؟ مناسبات و روابط بایسته سیاسی کدام‌اند؟

اینجاست که می‌بینیم پرسش‌هایی که صبغه هنجاری دارد و در ساحت اخلاق مطرح می‌شود (اینکه انجام یا ترک چه کاری بایسته است) به حوزه سیاست هم وارد می‌شود؛ مثل بایستگی و نبایستگی فردی که حکومت می‌کند و یا ترک و انجام چه سیاستی که بایسته است.

اگر ارسطو انسان را حیوانی سیاسی نامید مقصودش آن بود که سیاست ورزی از شئون انسانی و در زمره امور معطوف به مناسبات اجتماعی است و تفاوت دارد با اموری که معطوف به مناسبات اجتماعی نیست. علم اندوزی هم در حوزه فعالیت‌های انسانی می‌گنجد اما متضمن گزاره‌های هنجاری (normative) نیست.

پس با پذیرش فصل مشترک اخلاق و سیاست می‌توانیم کنش‌های سیاسی را در ترازوی اخلاق توزین کنیم. همان‌گونه که رفتار کسی را از نظر اخلاقی می‌سنجیم رفتار سیاستمداران را هم باید در ترازوی امور هنجاری و اخلاقی

بسنجیم. رابطه اخلاق و سیاست از جنس رابطه شیر و شکر و از مقتضیات رابطه انسانی است که نمی توان آنها را از هم جدا کرد. همانطور که نمی توان رفتار اجتماعی انسان ها را در ترازوی اخلاق توزین نکرد، رفتار سیاسی انسان ها نیز که معطوف به تنظیم روابط با دیگران است باید در ترازوی اخلاق سنجیده شود؛ اینکه چه کسی باید حکومت کند، چه نظام سیاسی بایسته است، مشروعیت سیاسی از کجا می آید و چگونه باید حکومت کرد .

تلقی ما از اخلاق در ساحت سیاسی چگونه باید باشد؟ آیا باید اخلاقی مختص سیاست تعریف کنیم؟

در ادبیات قدیم فارسی با مفهوم اخلاق به کرات مواجه می شویم. اخلاق جمع خلق و خو و معطوف به رذایل و فضایل اخلاقی است. اخلاق از منظر ادبیات قدیم در زمره امور سوژکتیو محسوب می شود ولی در جهان جدید و با تعاریف جدید، معطوف به رفتار آدمی است. به تعبیر دیگر وقتی قدمای ما در آثاری چون سیاست نامه خواجه نظام الملک و مجموعه اندرزنامه ها به بحث درباره شیوه حکمرانی می پرداختند، مرادشان بیشتر خلق و خوی سلطان بود. یعنی از پادشاه می خواستند که آدم رحیمی باشد، سنگدل نباشد، مهربانی پیشه کند، مبتنی بر فضایل اخلاقی عمل کند و سعی کند اگر خود را سایه خدا بر زمین می پندارند، فضایل را در خویش نهادینه کند و رذایل اخلاقی را از خود بزدايد. پس در جهان گذشته هم چنین مناسباتی میان اخلاق و حکمرانی وجود داشته و سعی می شده است کنش های فردی یا اجتماعی پادشاهان و حکمرانان در ترازوی اخلاق توزین شود؛ البته با این شیوه که محور بحثشان خلق و خواهی شخصی بوده است .

اما در جهان جدید و دست کم در سه چهارم قرن که تئوری ها و مکاتب جدید اخلاقی سر برآورده است، اخلاق تنها براساس رذایل و فضایل صورت بندی نمی شود و بیشتر جنبه عینی یا ابژکتیو دارد. ما دیگر به جای "خلق و خو"، از ارزیابی "رفتار" انسانی سخن به میان می آوریم. بر این اساس اگر دو مکتب فایده گرایی (Utilitarianism) و وظیفه گرایی (Deontology) را در نظر بگیریم، می بینیم که بیشتر به اصول و صورت بندی هایی بها می دهند که می تواند توزین کننده رفتارهای سیاستمداران به نحو عینی باشد. بنابراین مایلم بگویم که در سیاست ورزی جدید، گریز و گزیری از توزین کنش های سیاسی نداریم. دیگر فضیلت و رذیلت فردی چندان مهم نیست. آنچه مهم است این است که کنش یک سیاستمدار را با پیش چشم داشتن معیارهایی چند محک بزنیم. اگر مکتب فایده گرایی مدنظرمان باشد می توان این گونه به ارزیابی پرداخت که آیا فرضاً اقدام تونی بلر در جنگ با عراق به نفع ملتش و منافع ملی کشورش بوده است یا خیر؟ فارغ از اینکه او ممکن است آدم خوب و ساده زیستی هم باشد، وقتی قرار است در حوزه سیاست ورزی اخلاقی سراغ اخلاق سیاسی بلر برویم، به رذایل و فضایل شخصی او توجه نمی کنیم بلکه مجموع کنش های سیاسی او را پیش چشم می آوریم تا ببینیم نفع و فایده جمعی را به همراه داشته است یا خیر؟ و آیا کنش سیاسی او بیشترین نفع را عاید بیشترین انسان ها می کند؟ این یعنی به دست دادن قاعده ای عینی برای محک زدن رفتار او از منظر اخلاقی .

اما اگر به فرض از منظر وظیفه گرایانه نگاه کنیم باید ببینیم که سیاست های یک سیاستمدار یا دولت، متضمن پاسداشت حقوق اقلیت ها هم می شود؟ و آیا تبعیض هایی را که معمولاً به ضرر فرودستان است حذف می کند یا خیر؟ این نگاه دربرگیرنده بایدها و نبایدهاست که باید مدنظر سیاستمدار باشد و بداند چگونه سیاستمداری کند. لذا با این معیارها تلاش می شود میزان حجیت اخلاقی رفتار سیاسی سیاستمدار در ترازوی اخلاق توزین شود. به نظر می رسد در ارزیابی اخلاقی سیاست، بیش از آنکه کفه رذایل و فضایل بچربد، کفه منافع ملی و سیاست های کلان و پاسداشت حقوق اقلیت هاست که سنگین تر می شود.

پس اول اینکه نمی توان اخلاق را از سیاست جدا کرد و رابطه اخلاق و سیاست نظیر رابطه شیر و شکر است. دوم اینکه در جهان گذشته نیز سیاست توسط محک های اخلاقی سنجیده می شد (بیشتر از منظر رذایل و فضایل (ولی از زمان هابز و مقدم بر آن ماکیاوولی - که نظریه های جدید سیاست ورزی را آوردند -، توزین رفتارهای اخلاقی سیاستمداران مبتنی به جنبه بین الاذهانی و عینی صورت گرفته است.

آیا توجه به این فصل مشترک برای اخلاقی خواندن سیاست ها کافی است؟

برای اینکه بفهمیم افعال سرزده از سوی یک سیاستمدار تا چه اندازه منافع جمع را تامین می کند باید به این نکته توجه کنیم که اگر فعل او تنها به منفعت یک گروه توجه داشته باشد، با گروه گرایی و خودمحوری مواجهیم نه توجه به جمع یا منافع ملی. منفعت ملی مسأله ای است که همه در آن شریک اند. بنابراین از منظر فایده گرایی، اگر فعل سیاستمدار ناظر به منفعت یک گروه خاص باشد، کار او اخلاقی و موجه نخواهد بود. انجام یا ترک افعالی بوسیله سیاستمدار اخلاقی محسوب می شود که متضمن پیشینه شدن فایده برای حداکثر افراد جامعه باشد. مثلاً اگر مخالفان تونی بلر در احزاب رقیب و روزنامه نگاران منتقد تشخیص بدهند که اقدام بلر در حمله به عراق متضمن نفع ملی و پیشینه بودن فایده نبوده، تصمیم او غیراخلاقی بوده است. با این اصل می توان کنش بلر را توزین و در مورد اقدامش قضاوت اخلاقی کرد و آن را از لحاظ پیشینه بودن منافع و کمینه بودن ضررها سنجید. عموم سیاست ورزان تصور می کنند وقتی از اخلاق صحبت می کنیم، منظورمان فقط خلق و خو است. اما خلق و خو تنها یک معیار برای تنظیم و تشخیص روابط است. ما محک های دیگری نیز در وادی اخلاق و در جهان جدید داریم. نمی توان تنها به آموزه های قدیمی بسنده کرد و حدود و ثغور سیاست ورزی اخلاقی را صرفاً بر اساس خلق و خوی فردی سیاستمدار ارزیابی کرد و صرفاً از اخلاق فضیلت گرایانه بهره گرفت. از آنجا که جهان را متوسط ها تشکیل می دهند مناسبات و سیاستگذاری سیاستمداران نیز باید درخور متوسط ها باشد و با پیش چشم داشتن آنها می توان به نحو بین الاذهانی و عینی به قضاوت رفتار سیاسی سیاستمداران از منظر اخلاقی نشست.

حمله امریکا و انگلستان را به عراق در نظر بگیرید. درست است که با این حمله، دیکتاتوری مثل صدام سقوط می کند اما باید ببینیم بعد از آن حمله چه اتفاقی افتاده است؟ آیا درد و رنج مردم عراق کمتر از زمان صدام شده است؟ پس به راحتی نمی توان تصمیم قاطع و بزرگی گرفت. ماجرا خیلی پیچیده است. باید بدانیم که سازوکارهای

دموکراتیک ظرفیت ها و حامل هایی می خواهد که در عراق روزگار کنونی پیدا نمی شود. دست کم می دانیم که بخش اعظم جامعه عراق در آن زمان از امنیت بیشتری برخوردار بود ولی از خیري هم که حاصل شده و یک دیکتاتور رفته است، نمی توان به راحتی گذشت. مرادم این است که با در نظر گرفتن همه ملاک های فایده گرایانه، محاسبات ما به راحتی حکم به اخلاقی بودن حمله به عراق نمی دهد چرا که روشن نیست بیشینه شدن فایده و کمینه شدن درد و رنج را به همراه داشته باشد .

از نگاه فایده گرایی قاعده محور، اگر قرار باشد چنین سیاستی (تهاجم بین المللی) تبدیل به قاعده شود و کشورهای متعددی مورد حمله قرار بگیرد، ممکن است این امر رایج و تبدیل به قاعده ای جهانی شود و خیلی از کشورها تصور کنند که می توانند به هم حمله کنند. حال در این صورت میزان درد و رنجی که حاصل می شود بیشتر از نفع آن است. پس با پیش چشم داشتن آموزه های فایده گرایانه می توان رفتار سیاستمداران را نقد کرد و دید انجام یا ترک کنش ها چه نتایجی به بار می آورد و آیا متضمن بیشینه شدن فایده است یا نه .

آنچه محرز است این است که سیاستمداران باید خود را با ملاک های اخلاقی هماهنگ کنند و اگر چنین نشود، سیاست به خبط و خطا کشیده می شود. سیاست ورزی با انسان ها سروکار دارد و سیاستمدار باید پاسخگو باشد. سیاست ورزی حتما مقید به قیود اخلاقی است و سیاستمداری که سخن مشفقان و منتقدان را واقعی نمی نهد بی تردید به خطا رفته است. همانطور که می توان کنش های یک فرد غیرسیاسی را در ترازوی اخلاق توزین کرد باید کنش های سیاستمداران را هم در ترازوی اخلاق توزین کرد.